

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

دیدگاه مرحوم عراقی (رحمه الله) در ذاتی بودن دلالت لفظ

مرحوم محقق عراقی اعلی الله مقامه الشریف در باب حقیقت دلالت لفظ بر معنا، نظریه‌ای دارند که اولاً بیان ایشان اضطراب دارد و ثانیاً برداشت‌های مختلفی از این بیان شده است.

ایشان می‌گویند دلالت لفظ بر معنا «إما بجعل جاعل أو بكثرة الاستعمال»، لذا ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنا را انکار می‌کند. در ادامه 4 مطلب ذکر می‌کند:

مطلب اول: ارتباط بین لفظ و معنا از قبیل مرآت و مرئی است؛ یعنی همان‌طور که انتقال به مرآت عین انتقال به مرئی است، انتقال به لفظ هم عین انتقال به معناست و لفظ فانی در معنا است، لذا اینها دو چیز و دو انتقال نیستند تا بگوئیم انسان یک مرتبه انتقال به لفظ و مرتبه دیگر انتقال به معنا پیدا می‌کند و انتقال به لفظ عین انتقال به معنا است.

بخلاف مسئله «دخان» و «نار» که دو انتقال وجود دارد: (1) انتقال إلى الدخان (2) انتقال إلى النار؛ یعنی انسان ابتدا دود را می‌بیند و بعد از آن به آتش منتقل می‌شود.

در نتیجه اوصاف معنا از قبیل حُسن و قُبْح به الفاظ نیز سرایت کند؛ مثلاً اگر معنایی حَسَن باشد، لفظ هم لفظی حَسَن می‌شود یا اگر معنایی قبیح باشد لفظ هم قبیح می‌شود.

مطلب دوم: علقه و دلالت بین لفظ و معنا به دو جهت اعتباری و به دو جهت حقیقی است که جهات اعتباری بودن آن عبارت است از:

(1) علقه -ته خود لفظ و معنا- ما به ازائی در عالم اعیان ندارد و این مسئله اعتباری بودن آنرا می‌رساند.

(2) دلالت و علقه تغییری در طرفین که لفظ و معنا باشند، ایجاد نمی‌کند در حالی که اگر نسبت‌های خارجی موجود بین دو شیء خارجی تغییر کند، در طرفین هم تغییر ایجاد می‌شود.

اما جهات واقعی بودن عبارت است از:

1) امور اعتباری مادامی که مورد التفات قرار بگیرند موجود هستند؛ اما در مانحن فیه، دلالت چه در زمان غفلت و چه در زمان توجه، موجود است.

2) هر چند دلالت ما به ازای خارجی ندارد و نمی توان آن را در خارج نشان داد، اما تقرر و ثبوت نفس الامری دارد و بنفسها موجود است.

مطلب سوم: این مطلب عمده مدعای مرحوم عراقی (رحمه الله) و محلی است که اختلاف برداشت در آن وجود دارد. ایشان می فرماید هر چند علقه و دلالت به جعل جاعل یا به کثرت استعمال است اما جعل جاعل واسطه در ثبوت نیست بلکه طریق به واقع است.

به بیان دیگر اگر جعل جاعل واسطه در ثبوت باشد یعنی علت ثبوت و وجود این دلالت جعل جاعل است. اما ایشان می گوید جعل جاعل علت ثبوت دلالت نیست بلکه بین لفظ و معنا، معنائی واقعی به وجود می آید که جعل جاعل و وضع واضع ما را به آن می رساند.

سپس مانحن فیه را به قضایای حقیقیه - در قضایای خارجی موضوع الآن موجود است اما در قضایای حقیقیه وجود موجوداتی که در آینده موجود می شوند توسط متکلم فرض می شود - تشبیه کرده و می فرماید همان طور که متکلم در قضایای حقیقیه وجود موضوع را فرض می کند و این فرض، طریق برای خود حکم کلی است، در مانحن فیه هم جعل و وضع ما را به واقع می رساند.

خلاصه این که بین لفظ و معنا، واقع و حقیقتی - علقه - به وجود می آید که ولو وضع واضع علت ثبوت آن نیست ولی سبب می شود ما به واقع دلالت موجود بین لفظ و معنا برسیم.

مطلب چهارم: ایشان از دلالت چند تعبیر دارند: الف - علقه ب - ملازمه بین لفظ و معنا ج - اختصاص اللفظ بالمعنا د - قالب بودن لفظ بر معنا.

خلاصه این که هر چند مرحوم محقق عراقی (رحمه الله) دلالت لفظ بر معنا را ذاتی نمی داند، بلکه می گوید اعتباری است اما آن را اعتباری محض هم نمی داند بلکه می گوید برزخی بین اعتباری و واقعی است. با بررسی مجموع کلمات ایشان، می توان دو دلیل برای این مدعا ذکر کرد:

1- امور اعتباریه محضه به نوم یا غفلت اعتبارکننده از بین می رود؛ مثلاً اعتبار ذهنی حیوانی دارای صد چشم، تا زمانی باقی است که معتبر، موجود و یا غفلت نکرده باشد. اما دلالت لفظ بر معنا چنین نیست و با وجود غفلت و نوم دلالت به قوت خودش باقی است.

2- در دلالت هایی که معلول کثرت استعمال هستند ولو اعتبار خلاف شده باشد، باز هم باقی هستند؛ مثلاً اگر لفظی بر معنائی دلالت داشت و در زمان دیگر به سبب کثرت استعمال در معنائی دیگر که خلاف اول است استعمال شد، اعتبار اول همچنان باقی خواهد ماند.

در حالی که اگر دلالت امری اعتباری محض باشد، با اعتبار خلاف یا اعتبار دیگر باید زائل شود؛ مثلاً اگر شخصی در ذهنش ابتدا موجودی هشت چشم و سپس موجودی هفت چشم را اعتبار کرد، به محض اعتبار دوم، اعتبار اول از بین خواهد رفت.^[1]

صاحب کتاب منتقى (رحمه الله) مرحوم عراقى (رحمه الله) را جزء قائلین حد وسط بین اعتباری و واقعی بودن نمی آورد و تنها قائل این قول را مرحوم نائینی (رحمه الله) می داند. به نظر ایشان مرحوم عراقى (رحمه الله) دلالت لفظ بر معنا را اعتباری محض می داند اما می گوید با سایر اعتباریات فرق دارد.

صاحب منتقى (رحمه الله) در توضیح کلام مرحوم عراقى (رحمه الله) می گوید، جاعل مفهوم ملازمه بین لفظ و معنا را ایجاد و جعل می کند و از این مفهوم ملازمه، ملازمه ای واقعی ایجاد می شود؛ یعنی همان طور که بین دو وجود خارجی، ملازمه من حیث الوجود فی عالم الخارج وجود دارد - مثلاً بین طلوع شمس و وجوب نهار یا بین نار و حرارت در عالم خارج ملازمه است و امکان ندارد نار موجود باشد ولی حرارت موجود نباشد -، در عالم ذهن نیز بین دو طبیعت لفظ و معنا ملازمه ای واقعی داریم یعنی امکان ندارد لفظ تصور شود ولی معنا تصور نشود و بالعکس. لذا واضع، مفهوم ملازمه بین اللفظ و المعنا را اعتبار می کند و از این اعتبار ملازمه واقعی حقیقه از حیث تصور، بین طبیعی لفظ و طبیعی معنا موجود می شود.

به بیان دیگر، صاحب منتقى (رحمه الله) کلام مرحوم عراقى (رحمه الله) را در سه مطلب خلاصه کرده است:

الف - وضع امر اعتباری محض است؛ یعنی جعل مفهوم الملازمه بین اللفظ و المعنا.

ب - از این ملازمه اعتباری ملازمه حقیقی ناشی می شود که همین مسئله بین این امر اعتباری و سایر امور اعتباریه ایجاد فرق می کند؛ چون در سایر امور اعتباریه بعد از اعتبار امر واقعی نداریم. اما در دلالت، بعد از اعتبار یک امر واقعی داریم.

ج - مرحوم عراقى (رحمه الله) مجعول را مقید به علم کرده است نه جعل را؛ یعنی ملازمه واقعی که مجعول است، در جایی معنا دارد که شخص عالم به وضع باشد اما برای کسی که عالم به وضع نیست این ملازمه معنا ندارد.

صاحب منتقى (رحمه الله) می گوید مرحوم آقای خوئی (رحمه الله) از این نکته در کلام مرحوم عراقى (رحمه الله) غفلت کردند و لذا بر ایشان اشکال کردند.^[2]

تفاوت برداشت مختار و برداشت مرحوم صاحب منتقى الاصول (رحمه الله)

تا اینجا دو برداشت از نظریه مرحوم عراقى (رحمه الله) ذکر شد:

الف - برداشت مختار: با توجه مجموع عبارات مرحوم عراقى (رحمه الله) در نهاییه الافکار و مقالات الاصول چنین به نظر می رسد نظر ایشان حد وسط بین اعتباری و واقعی بودن است.

چون مرحوم عراقى (رحمه الله) می گوید وضع از دو جهت اعتباری و از دو جهت واقعی است؛ لذا وضع حد وسط بین اعتبار و واقع است. این که مرحوم عراقى (رحمه الله) مسئله وضع را به قضایا حقیقه تشبیه می کنند نیز ریشه در همین کلام دارد.

طبق برداشت ما عمده ای مطلب روی قسمت سوم کلام مرحوم عراقى (رحمه الله) است که ایشان می گوید وضع اعتباری است و این اعتبار واسطه ای در ثبوت نیست. یعنی اعتبار، طریقی به واقع است که واقع عبارت از حقیقت موجود بین لفظ و معنا است که ما با وضع واضع به آن حقیقت موجود در واقع می رسم.

اما بقیه‌ی امور اعتباریه واسطه و علت در ثبوت هستند؛ مثلاً علت شکل گرفتن موجود دارای هشت چشم در ذهن، اعتبار و تخیل شخص است و لذا تا این تخیل می‌رود آن موجود هم از بین می‌رود.

ب- برداشت مرحوم صاحب منتقى(رحمه‌الله): ایشان می‌فرماید مرحوم عراقی (رحمه‌الله) وضع را امری اعتباری محض می‌داند ولی می‌گوید این امر اعتباری با سایر اعتباریات تفاوت دارد، به این بیان که از این اعتبار و ملازمه -به تعبیر من- واقع موجود در عالم ذهن متولد می‌شود.

به بیان دیگر حقیقت وضع ملازمه اعتباری و اعتبار مفهوم ملازمه است اما در ادامه و بعد از آن اعتبار، یک ملازمه‌ی واقعی بوجود می‌آید.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] «و حيث اتَّضحَ لك ما تلوناه و انتهى أمر الدلالة إلى نحو علة و اختصاص حاصل بين اللَّفظ و المعنى من جعل جاعل أو كثرة استعمال يبقى الكلام في شرح حقيقة هذه العلة فنقول: أولاً: إنّ هذه العلة هي نحو من الارتباط الحاصل بين المرأة و مرئيه بحيث لا يلتفت إلى اثنتينهما، و يُحسب أحدهما قالبا للآخر، و نحو وجود له و كانا بنحو يكون الانتقال بأحدهما عين الانتقال بالآخر، و ربما [تسري] صفات أحدهما إلى الآخر، فقبح المعنى ربما يسري إلى اللَّفظ، كما أنّ تعقيد اللَّفظ قد يسري إلى المعنى و بذلك تمتاز نسبة الألفاظ إلى معانيها عن نسبة العلامات إلى ذبها كالبيرق الموضوع علامة للحرب أو الخشبة الموضوعة علامة للفرسخ أو الدخان الذي هو علامة وجود النار، فإنّ الالتفات إلى البيرق و الخشب و الدخان يلزم الالتفات إلى غيره لا عينه، بل و [لا تسري] صفات أحدهما - حسنا و قبحا- إلى الآخر كما يشهد له الوجدان السليم و الذوق المستقيم.» مقالات الأصول، ج1، ص: 61 و 62.

[2] «أنّ الإنصاف يقضي بان نظر المحقق العراقي يمكن ان يكون إلى جهة أخرى، و هي أنّ الوضع أمر اعتباري إلّا انه يختلف عن الأمور الاعتبارية الأخرى، بان ما يتعلق به الاعتبار يتحقق له واقع و يتقرر له ثبوت واقعي كسائر الأمور الواقعية. فهو يختلف عن الأمور الواقعية، من جهة انه عبارة عن جعل العلة و اعتبارها. و يختلف عن الأمور الاعتبارية، بان ما يتعلق به الاعتبار لا ينحصر وجوده بعالم الاعتبار، بل يثبت له واقع في الخارج. توضيح ذلك: ان الملازمة بين الماهيتين و الطبيعتين كالملازمة بين طبيعتي النار و الحرارة، كما يكون بلحاظ اشتمال كل من الماهيتين في وجودها الخارجي على خصوصية توجب عدم انفكاك وجود إحداها خارجا عن وجود الأخرى بين النار و الحرارة في الوجود الخارجي، كذلك تحصل بالملازمة بين الوجود الذهني لإحداهما و وجوده للأخرى و عدم الانفكاك بينهما في عالم الذهن، كما إذا كان تصور إحداهما لا ينفك عن تصور الأخرى كما يقال في العمى و البصر فان تصور العمى لا ينفك عن تصور البصر. فكما ينتزع عن عدم الانفكاك بين الوجودين الخارجيين و الملازمة بينهما الملازمة بين نفس الماهيتين الموجودتين، كذلك ينتزع ذلك عن عدم الانفكاك بين الوجودين الذهنيين. و هذه الملازمة لها تقرر في نفس الأمر و ثبوت واقعي لا تصل إليه يد التغيير و التبديل...» منتقى الأصول، ج1، ص: 47.